Journal of Legal Philosophy Studies
Volum 1, Consecutive Number 1, 2025
Journal Homepage: https://philosophylawjournal.ir/
This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.



Philosophical analysis of the nature of law

Mohammad Rezaei

Department of Law, Ardabil Branch, Islamic Azad University, Ardabil, Iran.

mohammad.rezaei@iau.ac.ir

Abstract

Human behavior in society is controlled by various norms, including law. Therefore, trying to investigate the nature of law as one of the most important norms controlling human behavior is very important in philosophy of Law. This article was written with the aim of philosophical analysis of the nature of law from the point of view of the most important legal schools. The method of this research is descriptive-analytical and content analysis method was used in data analysis. The surveys indicated that different schools have different views on this issue. As one of the proponents of positivism, Austin believed that the essence of law is the command issued by the ruler, the violation of which entails punishment. Although Hart is a positivist, he starts the analysis of law by criticizing Austin's view and replaces the theory of law as a rule with Austin's view of law as a commandment. Legal realists, criticizing Hart's method in examining the law, believed that the law is what official judicial authorities apply in the process of examining legal cases. Before the judicial court reaches a legal verdict, it is not possible to talk about the law. The law is the result of what these people show in the legal decision-making process. Finally, Dworkin has tried to somehow reconcile the ideas before him with each other, and therefore in his analysis, he has tried to consider the law as a coherent whole, and for this reason, the title "Law as integrity" is attributed to him. Considering the nature of law as a combination of rules and principles in the form of legal system as a coherent set can be the most comprehensive philosophical analysis of the nature of law.

Keywords: Philosophy of law, Nature of law, Legal realism, Positivism, Integrity of law

- Rezaei, M. (2025). Philosophical analysis of the nature of law, *Journal of Legal Philosophy Studies*, 1(1), 1-18.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مجله مطالعات فلسفه حقوق

مجله مطالعات فلسفه حقوق

دورۀ اول ـ شمارۀ اول ـ ۱۴۰۴

صفحات ۱-۱۸ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: دریافت ۱۴۰۲/۱۲/۱۵ـ پذیرش ۱۴۰۳/۱۰/۱۵ ـ انتشار ۱۴۰۴/۰۱/۱۶

تحلیل فلسفی ماهیت قانون

محمد رضائی

گروه حقوق، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران. mohammad.rezaei@iau.ac.ir

چکیده

رفتار انسان در جامعه به وسیله هنجارهای مختلفی از جمله قانون کنترل می‌شود. تلاش برای بررسی ماهیت قانون به عنوان یکی از مهم‌ترین هنجارهای کنترل‌کننده رفتار انسان در مباحث فلسفه حقوق از اهمیت زیادی برخوردار است. نوشتار حاضر با هدف تحلیل فلسفی ماهیت قانون از دیدگاه مهم‌ترین مکاتب حقوقی نگارش یافته است. روش این تحقیق، توصیفی ـ تحلیلی بوده و از روش تحلیل محتوا در تجزیه و تحلیل اطلاعات استفاده شده است. بررسی‌ها حاکی از این بود که مکاتب مختلف نسبت به این موضوع دیدگاه های مختلفی دارند. آستین به عنوان یکی از طرفداران پوزیتیویسم معتقد بود ماهیت قانون عبارت است از فرمان صادر شده از سوی حاکم که تخلف از آن مجازات به همراه دارد. هارت با وجود اینکه پوزیتیویست است تحلیل قانون را با نقد دیدگاه آستین شروع می کند و نظریه قانون به مثابه قاعده را جانشین دیدگاه قانون به مثابه فرمان آستین می‌کند. واقع‌گرایان حقوقی با انتقاد از روش هارت در بررسی قانون معتقد بودند که قانون عبارتست از آنچه مقامات رسمی قضایی در فرایند بررسی موارد حقوقی اعمال می‌کنند. پیش از آنکه محکمه قضایی به یک حکم حقوقی برسد، نمی‌توان از قانون سخن گفت. قانون برآیند آنچه این افراد در فرآیند تصمیم‌گیری حقوقی از خود نشان می‌دهند، است. در نهایت دورکین تلاش کرده است اندیشه‌های قبل از خود را به نحوی با یکدیگر سازش دهد و لذا در تحلیل خود تلاش داشته قانون را به مثابه یک کل منسجم ملاحظه کند و به همین دلیل عنوان «یکپارچگی قانون» به ایشان منتسب است. ملاحظه ماهیت قانون به عنوان تلفیقی از قواعد و اصول در قالب نظام حقوقی به عنوان یک مجموعه منسجم جامع‌ترین تحلیل فلسفی از ماهیت قانون می‌تواند باشد.

کلیدواژه: فلسفه حقوق، ماهیت قانون، واقع‌گرایی حقوقی، پوزیتیویسم، یکپارچگی قانون

- رضائی، محمد. (۱۴۰۴). تحلیل فلسفی ماهیت قانون، مجله مطالعات فلسفه حقوق، ۱(۱)، صفحات ۱-۱۸.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مقدمه

حقوق‌دانان معمولاً به این سؤال علاقه‌مند هستند که قانون در مورد یک موضوع خاص کدام است؟ پاسخ آن بسته به حوزه قضایی خاصی که این پرسش پرسیده می‌شود، متفاوت است. در مقابل، فلسفه حقوق به این پرسش کلی علاقه‌مند است که حقوق چیست؟ این سؤال کلی در مورد ماهیت حقوق، چنین فرض می‌کند که قانون یک پدیده اجتماعی ـ سیاسی منحصر به فرد با ویژگی‌های کم‌وبیش جهانی است که می‌توان آن را از طریق تحلیل فلسفی تشخیص داد. به‌طورکلی فلسفه حقوق که فلسفه قانون نیز نامیده می‌شود، شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی ماهیت حقوق، به ویژه در رابطه قانون با ارزش‌ها، نگرش‌ها، عملکردها و جوامع سیاسی انسانی می‌پردازد. هدف فلسفه حقوق، اغلب تمایز قانون از سایر نظام‌های هنجاری، مانند اخلاق یا سایر قراردادهای اجتماعی است. دیدگاه‌های مربوط به ماهیت قانون، اغلب وابسته به پاسخ‌هایی است که به برخی از اساسی‌ترین پرسش‌های فلسفی داده می‌شود و گاه به آن کمک کرده‌اند همچون پرسش در مورد مبانی اخلاق، عدالت، ماهیت عمل انسان، روابط بین اعمال و ارزش‌های اجتماعی، ماهیت علم و ... بنابراین، فلسفه حقوق به‌طورکلی بخش جدایی‌ناپذیر فلسفه است. (۱)

نظر به اینکه قانون به عنوان یک هنجار اجتماعی تلقی می‌شود و مدعی است که رفتار انسان را هدایت می‌کند و با توجه به اینکه قانون تنها هنجار هدایت‌کننده رفتار انسان نیست بلکه اخلاق، مذهب، قراردادهای اجتماعی، آداب معاشرت و ... نیز رفتار انسان را از بسیاری جهات شبیه به قانون هدایت می‌کنند، تلاش برای تبیین ماهیت قانون به عنوان یکی از مباحث اساسی در فلسفه حقوق به شمار می‌آید. مکاتب حقوقی مختلف، نگرش‌های مختلفی نسبت به ماهیت قانون داشته‌اند. در این نوشتار تلاش می‌شود به تحلیل و ارزیابی نگرش مهم‌ترین دیدگاه‌های فلسفی نسبت به ماهیت قانون پرداخته شود.

۱. قانون به مثابه فرمان[1]

مشاهده ناظر به قانون آنچنان‌که هست، نقطه عزیمت نظریاتی در فلسفه حقوق بوده است که با عنوان مکاتب تحققی حقوق[2] شناخته می‌شوند. این نظریات که خصوصاً در جهان مدرن شکل گرفته، واکنشی نسبت به نظریه قانون طبیعی هستند. شاید نخستین قرائت مهمی

1. Law as command
2. Legal positivism

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

که از نظریه پوزیتیویسم حقوقی مطرح شد توسط فیلسوف انگلیسی جان آستین[1] بود. از دید آستین، گوهر قانون عبارت است از تلاشی برای کنترل و سامان بخشیدن به امور جامعه. (۲) در پوزیتیویسم قانونی آستین، قانون عبارت بود از «حکم صادر شده توسط حاکم»[2] که ضمانت اجرای آن، نوعی مجازات برای متخلفان و نقض‌کنندگان قانون است. (۳) به عبارت دیگر، قانون مجموعه قواعدی است که توسط افرادی به‌عنوان حاکم سیاسی نسبت به افرادی به‌عنوان تابع سیاسی وضع می‌شود. بنابراین، در این تحلیل چند عنصر اساسی وجود دارد: الف) حاکم، که دستوراتی را صادر می‌کند؛ ب) فرمان، که از سوی حاکم صادر می‌شود؛ ج) تابعین، که فرمان برای آن‌ها صادر می‌شود؛ د) مجازات که در صورت عدم اطاعت بر تابعین تحمیل می‌شود.

فرمول معروف آستین از آنچه که می‌توان «دگم» پوزیتیویسم حقوقی نامید، به شرح زیر است: وجود قانون یک چیز است، شایستگی یا عدم شایستگی آن چیز دیگری است. بودن یا نبودن، چیزی است و انطباق یا عدم انطباق آن با یک ملاک فرضی، امری دیگر است. قانونی که درواقع وجود دارد، یک قانون است، اگرچه ما از آن خوشمان نمی‌آید.[3](۲)

نظریه آستین شباهت‌هایی با دیدگاه‌های مطرح‌شده توسط جرمی بنتام داشت که نظریه ایشان را می‌توان به عنوان «نظریه فرمان» نیز توصیف کرد. (۴) با این حال، نظریه فرمان آستین تأثیرگذارتر از بنتام بود، زیرا نوشته‌های حقوقی بنتام قبل از آستین به صورت پراکنده منتشر شده بودند و به صورت منظم پس از مرگ وی در اواخر قرن بیستم منتشر شدند. البته باید توجه داشت که از دید آستین دستورات صادر شده از سوی حاکم باید دو ویژگی را داشته باشد تت قانون به شمار آید. یکی اینکه ناظر به نوع عمل باشند نه عمل خاصی و دیگر اینکه ناظر به نوع انسان باشد نه فرد خاصی. در این صورت موجب تکالیف قانونی برای اطاعت می‌شود.

تمام مفاهیم کلیدی در دیدگاه آستین (قانون، حاکم، فرمان، مجازات، وظیفه) براساس واقعیت‌های اجتماعی قابل تأیید تجربی تعریف شده‌اند و برای قانونیت آن‌ها برخلاف مکتب حقوق طبیعی هیچ نیازی نیست که با اصول اخلاقی سازگار باشند. نظریه قانون به

1. John Austin (1790-1859)
2. Command of the Sovereign
3. whether it be or be not conformable to an assumed standard, is a different enquiry. A law, which actually exists, is a law, though we happen to dislike it.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مثابه فرمان آستین، مورد انتقادهای زیادی قرار گرفت که مهم‌ترین آن‌ها از سوی هارت (۵) و کلسن(۶) بود. از مهم‌ترین ایرادات وارد شده به دیدگاه آستین می‌توان به دشوار بودن تشخیص حاکم مطابق با تعریف آستین،[۱] مشکل عدم تداوم قانون در نظریه آستین، تأکید بر قوانین کیفری به‌عنوان نمونه عالی قوانین و تعمیم خصوصیت آن یعنی مجازات به کل قوانین درحالی‌که بسیاری از قوانین، قوانین مدنی هستند نه جزایی و ... (۷) اشاره کرد.

۲. قانون به مثابه قاعده[۲]

هارت به عنوان یک پوزیتیویست، مفهوم «قاعده»[۳] را جایگزین مفهوم حکم فرمانروا کرد و گفت قانون عبارت است از مجموعه قواعدی که برای تسهیل مناسبات ما وجود دارد؛ یعنی از نظر وی قانون از مجوع قواعد اولیه[۴] و قواعد ثانویه[۵] حاصل می‌شود. به‌طور کلی در تعریف مفهوم قاعده می‌توان گفت «قاعده» چیزی است که به رفتارهای ما جهت می‌بخشد و می‌توان برای توضیح رفتار خود به آن استدلال و استناد کرد. قواعد اولیه بر رفتارهای افراد جامعه حاکم است و تکلیف و مسئولیت می‌آفرینند. این قواعد، قوانین «تحمیل وظیفه» هستند. آن‌ها وظایف خاصی را بر شهروندان یک دولت تحمیل می‌کنند تا به شیوه‌ای خاص عمل کنند، یا ممکن است مشمول تحریم‌ها و مجازات‌های قانونی خاصی شوند. هارت قواعد اولیه را به عنوان قوانین «پایه» توصیف می‌کند. آن‌ها به شهروندان می‌گویند که طبق قانون چه کاری می‌توان انجام داد و چه کاری را نمی‌توان انجام داد. برای مثال، قوانینی که محدودیت‌های سرعت را تعیین می‌کنند، قوانین منع تجاوز ... نمونه‌هایی از قواعد اولیه هستند. قواعد اولیه عموماً همان چیزی است که شهروند عادی وقتی از چیزی به عنوان «قانون» یاد می‌کند، منظور می‌شود. (۸)

بنابراین، قواعد اولیه، رفتارهای انسان را از طریق ایجاد مسئولیت کنترل می‌کنند، اما اگرچه قواعد رتبه اولی نقش اصلی را در ایجاد تعهدات قهری ایفا می‌کنند، اما نمی‌توانند به تنهایی نظام حقوقی را ایجاد کنند. ایجاد یک نظام قانونی عمدتاً به مقوله‌های قابل اعتمادی نیاز دارد که به صراحت، یک قانون مرجع را بپذیرند که شامل ساخت شکل

۱. از دید آستین حاکم کسی بود که مردم عادت داشتند از او اطاعت کنند و او عادت به اطاعت از کسی نداشت.

2. Law as a Rule
3. Rule
4. Primary Rules
5. Secondary Rules

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

جدیدی از قانون و اجرای آن است، به‌ویژه از نظر حل تعارض. قوانینی که صرفاً محصول پیوندهای اجتماعی مبتنی بر قواعد اولیه هستند، از برخی نقایص بالقوه رنج می‌برند، یعنی عدم قطعیت، سکون، و ناکارآمدی.

برای رفع این نقایص نیاز به قواعد رتبه دومی یعنی قواعد ثانویه است. قواعد مرتبه دوم، نه ناظر بر رفتارهای ما، بلکه ناظر بر قواعد مرتبه اول هستند. این قواعد، نه تکلیف و مسئولیت، بلکه قدرت و اقتدار می‌آفرینند. تمرکز این قواعد بر این سؤال است که چگونه قوانین اولیه ایجاد، توسعه، حذف، تفسیر و به‌طور رسمی اجرا می‌شوند. (۶)

هارت به سه نوع قاعده ثانویه اشاره می‌کند. اولین قاعده، «قاعده رسمیت‌بخشی»[1] است. قاعده رسمیت‌بخش، قاعده یا مجموعه‌ای از قواعد است که سلسله‌ای از معیارها را برای تفکیک و تشخیص «قاعده قانونی» از «قاعده غیر قانونی» ارائه می‌کند. به بیان دیگر، قاعده رسمیت‌بخش، مشخص می‌کند یک قاعده تحت چه شرایطی قاعده‌ای قانونی است و به کمک آن می‌توان تکالیف قانونیِ اصیل و واقعی را در متن جامعه، شناسایی کرد. قاعده رتبه دومی دیگر، «قاعده تغییر»[2] است که همان قواعد لازم برای قانونگذار جهت تغییر یا ایجاد قانون جدید است. این سلسله از قواعد، سازوکارهایی برای پیش‌بینی تغییر قوانین موجود، از طریق اصلاح و نسخ قوانین سابق و یا تولد قانون جدید هستند. نهایتاً، دسته سومِ قواعدِ رتبه دوم، نظامات مربوط به قضاوت و فصل خصومات هستند، که هارت از آن به عنوان «قاعده قضاوت»[3] یاد می‌کند. جامعه، نهادی مثلاً قوه قضاییه را تأسیس می‌کند که هنگام تعارض میان قواعد رتبه اول، یا در صورت اختلاف میان اعضای جامعه در تفسیر یا اجرای آن قواعد، میان طرفین قضاوت کند. قواعد مربوط به تشکیل قوه قضاییه و آیین دادرسی در محاکم که درواقع شیوه‌های حل تعارض در جامعه را تدوین می‌کنند، کارآمدی نظام حقوقی را تضمین می‌کنند.(۵) می‌توان گفت عبارت زیر بیانگر تمام درک هارت از ماهیت قانون است. هارت در «*مفهوم قانون*»[4] خود می‌نویسد: «اگر ساختار حاصل از ترکیب قواعد اولیه که الزام را با قواعد ثانویه رسمیت‌بخشی، تغییر و فصل خصومات تحمیل می‌کنند، در نظر بگیریم، روشن می‌شود که ما نه‌تنها هسته اصلی نظام حقوقی را

1. Rule of recognition
2. Rule of change
3. Rule of adjudication
4. The concept of law

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

خواهیم داشت، بلکه دارای یک ابزار پایه‌ای مستحکم برای تحلیل آنچه که اکثر کارشناسان حقوقی (قضات) و نظریه‌پردازان سیاسی به عنوان یک معما تلقی می‌کنند، خواهیم بود. (۵)

بر این اساس، قانون رابطه متقابل بین قواعد اولیه و ثانویه است، لذا نظام حقوقی مجموعه قواعد مرتبه اول و مرتبه دوم را در یک کل واحد که ما به آن نظام قانونی یا حقوقی می‌گوییم، سامان می‌بخشد. البته قاعده رتبه دومی رسمیت‌بخشی، خود، قاعده قانونی نیست؛ بلکه قاعده‌ای فراقانونی است که از بطن رفتارها، باورها و رویکردهای اعضا جامعه برآمده است. درواقع تجلیِ هم‌پوشانیِ خواسته‌های مردم یک جامعه تلقی می‌شود.

نکته‌ای که لازم است بیان شود این است که از نظر هارت قواعد به عنوان «Open-Texture»[1] شناخته می‌شود، که به قاضی اجازه می‌دهد تا در تصمیم‌گیری در مورد پرونده‌ای خاص براساس ملاحظات شخصی تصمیماتی اتخاذ کند. هارت با ادعای قواعد به عنوان Open-Texture، نا کافی بودن مفاهیمی را پذیرفت که تدوین قانون مکتوب را تنها مرجع تصمیم‌گیری در مورد یک پرونده تلقی می‌کند.

۳. قانون به مثابه عملکرد مقامات رسمی نظام حقوقی

از دید واقع‌گرایان حقوقی قانون عبارت است از آنچه مقامات رسمی نظام حقوقی یعنی قضات، وکلا و سایر مقامات رسمی نظام حقوقی می‌گویند و انجام می‌دهند.(۹) واقع‌گرایی حقوقی[2] در گفتگوی انتقادی با مکتب تحققی حقوق[3] شکل گرفته است.[4] آرای هارت به عنوان یکی از مؤثرترین فیلسوفان مکتب تحققی تأثیر بسیار زیادی در پدید آمدن مکتب واقع‌گرایی حقوقی داشته است. همان‌طورکه در مباحث پیشین اشاره شد مهم‌ترین ویژگی تحلیل هارت از قانون این است که از نظر او قانون به عنوان مجموعه‌ای از قواعد تلقی

1. Open-Texture.
این اصطلاح ترجمه انگلیسی واژه آلمانی Porosität است، که به معنای نفوذپذیر است و در اینجا به این واقعیت اشاره دارد که زبان قانون خیلی روشن و دقیق نیست و ممکن است به تناسب موقعیت و عوامل مؤثر تفسیرهای مختلفی از هر قانونی کرد.

2. legal realism
3. legal positivism
٤. حقوق‌دانان برجسته مرتبط با رئالیسم حقوقی عبارتند از فلیکس کوهن، موریس کوهن، آرتور کوربین، والتر ویلر کوک، رابرت هیل، وسلی هوفلد، کارل لیولین، آندرهیل مور، هرمان اولیفانت، وارن سیوی و الیور وندل هلمز.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

می‌شود. لذا مهم‌ترین کار قاضی در صحنه دادرسی این است که قواعد را بشناسد و به نحو مکانیکی قواعد را بر موارد خاص تطبیق دهد. توضیح اینکه در یک صحنه دادرسی چند عنصر اصلی داریم. کسانی له موضوع مورد بررسی و کسانی علیه این موضوع سخن می‌گویند. مثلاً وکلای مدافع تلاش می‌کنند از فرد متهم دفاع کنند و دادستان‌ها تلاش می‌کنند علیه متهم ادله مبتنی بر مجرمیت ارائه کنند. در جلسه دادگاه دادستان قرائن، شواهد و مدارک عرضه می‌کند که اثبات کند فرد متهم واقعا مجرم است. وظیفه وکیل مدافع هم این است که نشان بدهد قرائن، شواهد و مدارک ارائه شده علیه متهم برای اثبات مجرم بودن او کافی نیست. بنابراین، جلسه دادگاه صحنه گفتگو و مباحثه وکیل مدافع و دادستان است. هدف از این گفتگو نیز این است که هیأت منصفه و قاضی قانع شوند که فرد متهم درواقع مجرم است یا نه. در این نگرش، نهایتا برحسب نظام‌های مختلف آیین‌دادرسی، این هیأت منصفه یا قاضی است که درباره ماهیت امر تصمیم می‌گیرد. کار هیأت منصفه و قاضی ناظر به واقع است؛ آنها باید تصمیم بگیرند که واقعیت امر چه بوده است و مبنای تصمیم آنان استماع دقیق و مشاهده بی‌طرفانه مباحثه‌ای است که میان وکیل مدافع و دادستان، له و علیه متهم صورت گرفته است.

وقتی هیأت منصفه یا قاضی به نتیجه خاصی می‌رسند، مثلا هیأت منصفه به این نتیجه می‌رسد که فرد متهم مجرم است، بخشی از دادرسی و نقش هیأت منصفه تمام می‌شود. پس از آن کار اختصاصی قاضی شروع می‌شود. ابزار قاضی مجموعه‌ای از قواعد و به بیان دیگر قانون است. قواعد قانونی در قالب گزاره‌های شرطی وجود دارد که اگر کسی مرتکب چنین جرمی شود، مجازات الف پیش‌بینی شده بر او تحمیل می‌شود. مثلاً قاعده‌ای می‌گوید: اگر فردی مرتکب قتل عمد شود، آنگاه باید به مجازات قصاص نفس محکوم شود. در کتاب قانون که راهنما و دستورالعمل قاضی است در نظام‌های دادرسی مشتمل بر هیأت منصفه شان قاضی این نیست که تصمیم بگیرد آیا این فرد مرتکب قتل عمد شده است یا نه. اتخاذ این تصمیم بر عهده هیأت منصفه است. اعضای هیأت منصفه بعد از استماع توضیحات دادستان و دفاعیات متهم یا وکیل او و بررسی شواهد و مدارک مثلاً به این نتیجه می‌رسند که این متهم مرتکب قتل عمد شده است. کار قاضی آن است که این دو، یعنی قاعده قانونی و نتیجه هیأت منصفه را کنار هم قرار داده، حکم دعوا را استنتاج کند. کاری که قاضی می‌کند یک مدعای استنتاجی است. یعنی اعلام می‌کند بنا به فرض قانونی که در

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

اختیار ما است و بنا به فرض تشخیصی که هیأت منصفه داده است حکم این مورد خاص عبارت است از قصاص نفس. پس کار قاضی تشخیص قواعد و تطبیق قواعد است. گویی در مدل هارت، نظام حقوقی و فرآیند تصمیم‌گیری قضایی ساختاری کاملاً مضبوط، منطقی و همه چیز از پیش تعیین شده دارد. روابط میان اجزای سیستم کاملاً منظم و منطقی است و همه منتظرند که قاضی قواعد حقوقی را از متن کتاب قانون استخراج و بر پرونده مطرح شده تطبیق کند. نقد چنین موضع است که به دیدگاه واقع‌گرایی حقوقی منجر می‌شود.

واقع‌گرایان حقوقی عمدتاً حقوق‌دانان، وکلا و دیگر کسانی بودند که به‌طور عملی به مشاغل حقوقی اشتغال داشتند، نه صرفاً فیلسوفان و نظریه‌پردازانی که فقط در دانشگاه و کتابخانه با قانون آشنا شده باشند. قضاتی بودند که خودشان در دادگاه حکم صادر می‌کردند؛ وکلای دادگستری بودند که در دادگاه‌ها حضور فعال داشتند؛ دادستان‌هایی بودند که در دادگاه‌ها به عنوان مدعی‌العموم، از حقوق عمومی دفاع می‌کردند. اینان معتقد بودند که آن تحلیل و تصویر که شخصیت فردی، خُلقیات و دیدگاه‌های مجریان قانون و دست‌اندرکاران امر قضاوت را نادیده یا دست کم می‌گیرد، بسیار دور از واقعیت است. حقیقت آن است که در فرآیند دادرسی، قاضی نقش بسیار مهم‌تری از تطبیق قانون بر مورد خاص ایفا می‌کند و این نقش چندان مهم است که باید گفت قانون چیزی نیست جز آنچه که مقامات رسمی و دارای صلاحیت، در روند دادگستری، اجرای قانون و دیگر فرآیندهای معمول در نظام حقوقی انجام می‌دهند. به همین دلیل است که این نظریه‌پردازان واقع‌گرا نامیده شده‌اند.(۱۰)

به عبارت دیگر، واقع‌گرایی حقوقی با تمرکز بر قانون به گونه‌ای که در عمل وجود دارد، به جای اینکه چگونه در کتاب‌ها وجود دارد، تعریف می‌شود. برای این منظور، باید در درجه اول به اقدامات قضات و عواملی که بر فرآیندهای تصمیم‌گیری قضایی تأثیر می‌گذارد، توجه داشت. همان‌طورکه کارل لیولین استدلال می‌کند، «پشت تصمیمات، قضات هستند. قضات انسان هستند، آنها به عنوان انسان‌های دارای پیشینه انسانی هستند.».[1] به منظور درک تصمیمات و اقدامات بازیگران حقوقی، واقع‌گرایان حقوقی به ایده‌های علوم اجتماعی روی آوردند تا رفتار و روابط انسانی را که در یک نتیجه حقوقی مشخص به اوج می رسد، درک کنند. (۱۱)

1. [b]ehind decisions stand judges; judges are men; as men they have human backgrounds.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

از دید واقع‌گرایان فرآیند تصمیم قضایی ابعاد مختلف و متنوعی دارد و گاه امور، بسیار آشفته و پیچیده است. چنین نیست که در مورد هر پرونده قضایی، قواعدی کاملا واضح و غیر اختلافی موجود باشد که بر اساس آن‌ها مثلا اگر چند قاضی به طور مجزا به آن پرونده رسیدگی کنند، همه به نتیجه مشابهی برسند و حکم یکسانی دهند. به تجربه آشکار است که محاکم مختلف، حتی در یک حوزه قضایی، نسبت به یک دعوا، احکام و آرای مختلف دارند. یک قاضی متهم را مستحق کیفر می‌داند، قاضی دیگر حکم برائت همان متهم را صادر می‌کند. شخصیت قاضی، به عنوان فردی که حکم را استنباط می‌کند در ماهیت حکم صادره مؤثر است و این تأثیر را باید در تحلیل خود از قانون منظور کرد. بنابراین، قانون صرفا مجموعه قواعد و مقررات موجود در کتاب‌های قانون نیست. بلکه قانون عبارت است از آنچه قضات، وکلا، مقامات رسمی قانونی، حاملان و عاملان رسمی نظام حقوقی در محاکم و فرآیند واقعی تصمیم‌گیری حقوقی انجام می‌دهند. چنان‌که قاضی الیور وندل هولمز[1] بیان می‌کند: «تصمیم قاضی، قانون واقعی است».[2] از دید وی حیات قانون منطقی نبوده است، تجربه بوده است، ضرورت‌های احساس شده زمان، نظریه‌های اخلاقی و سیاسی رایج، شهودات سیاست عمومی، اعلامی یا ناخودآگاه و حتی تعصباتی که قضات با همنوعان خود در میان می‌گذارند ... قانون مظهر داستان توسعه یک ملت در طی قرن‌های متمادی است و نمی‌توان با آن چنان برخورد کرد که گویی فقط بدیهیات و نتایج یک کتاب ریاضیات را در خود دارد.(۱۲)

هولمز خود را در تضاد دائمی با دانشمندانی قرار داد که معتقد بودند تکالیف قانونی بر حقوق طبیعی استوار است، در عوض معتقد بود «مردم قوانین خود را می‌سازند؛ این قوانین از وجود متعالی اسرارآمیز در آسمان سرچشمه نمی‌گیرند، و قاضی‌ها بلندگوهای موجود فی‌نفسه لایتنهاهی نیستند» (۱۳). هولمز به جای مجموعه‌ای از اصول انتزاعی، عقلانی، ریاضی و ... گفت: «منظور من از قانون چیزی جز پیش‌گویی‌ها درباره آنچه که دادگاه‌ها درواقع انجام خواهند داد، نیست». (۱۴)

بنابراین، مطابق نظر واقع‌گرایان، کاری که قضات در عمل انجام می‌دهند، تصمیم‌گیری بر اساس تأثیرِ امور واقعی دعاوی بر آنهاست، نه بر این مبنا که قواعد حقوقی نتایج و پیامدهای مشخص و به‌خصوصی را تحمیل می‌کنند؛ بلکه قضات عمدتاً در فرآیند صدور

1. Oliver Wendell Holmes Jr. (1841-1935)
2. The Judge's Decision, The Law is Real.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

حکم «حساس به واقعیت» هستند تا اینکه «حساس به قاعده» باشند.(۹) از نظر واقع‌گرایان حقوقی، تصمیم‌گیری قضات در پرونده‌های کیفری بدون در نظر گرفتن ملاحظات زمانی و مکانی، اقتصادی، سیاسی و اخلاقی و با تکیهٔ صرف بر قواعد و مقررات حقوقی منجر به نتیجه مطلوب نخواهد شد. عوامل و شرایط مختلف هرکدام به نحوی بر تصمیم‌گیری قضایی تأثیر می‌گذارند. دسته‌ای از عوامل، واقعیت‌های بیرونی وارد بر موضوع مورد رسیدگی است. برخی از این واقعیت‌ها در قوانین پیش‌بینی شده است برای نمونه در نظر گرفتن وضعیت متهم، سابقهٔ کیفری وی و ...؛ برخی از این واقعیت‌ها با اینکه در قوانین پیش‌بینی نشده‌اند، تأثیرات فراوانی بر تصمیم‌گیری قضایی دارند. تصمیم‌گیری قضایی مهم‌ترین رکن و نتیجهٔ هر دعواست. این تصمیم‌گیری‌ها از قرارهای نخستین و تأمین گرفته تا رأی نهایی با اثرپذیری از واقعیت‌های گوناگونی صادر می‌شوند. در بسیاری از مواقع، می‌توان تأثیر عوامل روان‌شناختی را بر قاضی مشاهده کرد. بعضی از قضات آدم‌های خشنی هستند و احکام سخت‌گیرانه‌تری صادر می‌کنند. شخصیت بعضی از قضات به گونه‌ای است که تسامح بیشتری دارند، لذا در تصمیم‌گیری‌هایشان معتدل‌تر هستند. عوامل اجتماعی نیز بسیار مهم هستند. قاضی که خودش در یک جامعه مورد تبعیض رشد کرده است و طعم تلخ تبعیض را چشیده، نسبت به بی‌عدالتی حساس‌تر است. قاضی که خودش رنگین پوست است یا به اقلیت‌های اجتماعی یا مذهبی تعلق دارد، نسبت به دعاوی که در آن‌ها حقوق رنگین پوست‌ها یا آن اقلیت‌ها نقض شده، حساسیت بیشتری دارد. قاضی که خود در فقر بزرگ شده نسبت به بی‌عدالتی و فاصله طبقاتی حساس‌تر است. گروهی از قضات نسبت به متهمان دارای نگرش خاصی هستند و افرادی که به هر وسیله‌ای قصد برهم زدن نظم و امنیت جامعه را دارند ضداجتماع می‌دانند. بالعکس، برخی قضات، متهم یا مجرم را محصول رفتارهای غلط جامعه و به عبارتی آن‌ها را قربانی جامعه فرض می‌کنند. بدیهی است هریک از این نگرش‌ها بر تصمیم‌گیری قاضی مؤثر است. قضات دستهٔ نخست به دنبال طرد مجرم از جامعه و درنتیجه تشدید مجازات هستند و قضات دستهٔ دوم از تمام ابزارهای قانونی برای تخفیف مجازات و یا حتی صدور رأی برائت استفاده می‌کنند. (۱۵)

خلاصه اینکه در مکتب واقع‌گرایی حقوقی، قاضی عملاً برای کشف حکم دعوا به کتاب قانون مراجعه نمی‌کند، بلکه برای یافتن پشتوانه قانونی و مبنای حقوقی برای تصمیمی که قبلاً گرفته است به متن قانون رجوع می‌کند. قاضی ابتدا تصمیم می‌گیرد سپس برحسب

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

نظام حقوقی کشور، به متون کتاب قانون یا به سنت و رویه‌های حقوقی پیشین مراجعه می‌کند تا تصمیم‌اش را مستدل و موجه کند. یعنی نقش قوانین مدون و رویه‌های حقوقی پیشین تعین‌کننده رأی نهایی قاضی نیست، بلکه کارکرد آنها توجیه رأی نهایی قاضی است.(۱۶) قاضی حقایق ارائه‌شده را بررسی می‌کند و بدون تحلیل سابقه و قوانین قانونی تصمیم می‌گیرد. هنگامی که قاضی به نتیجه رسید، به دنبال اصول موجود در رویه قضایی یا مقررات قانونی است که نتیجه را تأیید می‌کند. (۱۷)

لازم به ذکر است که مهم‌ترین مبنای ادعای واقع‌گرایان درخصوص ماهیت قانون، سیالیت و نامتعین بودن آن است. توضیح اینکه براساس این نظریه، قانون مملو از ابهامات، تناقضات، خلاءها، اصطلاحات مبهم و قواعد متضاد قابل تفسیر است. درنتیجه، اغلب پاسخ صحیح منحصر به فردی برای هر پرونده سختی که قضات تصمیم می‌گیرند، وجود ندارد. قانون به‌طور غیر قابل درمان نامعین است. از این نظر، قانون غالباً تفسیربردار و سیال است. بنابراین، قضات برای حل دعاوی حقوقی ناگزیرند بر عوامل فرا قانونی اتکا کنند. برخی از این عوامل فراقانونی و مؤثر بر تصمیمات و احکام قضات، فردی و از سنخ عوامل روان‌شناختی هستند و بعضی از آنها، اجتماعی و از جنس عوامل جامعه‌شناختی هستند. (۹) یعنی چون قانون نامتعین و سیال است و بعد از حکم قاضی متعین می‌شود، پس می‌توان گفت حکم قضایی موجد قانون است. به عبارت دیگر، چون در نهایت قاضی براساس عوامل فراقانونی تصمیم می‌گیرد که حکم قانون در دعوای خاص چه باشد، درواقع تصمیم او می‌شود قانون.

٤. قانون به مثابه یک کل منسجم «یکپارچگی قانون»

از تحلیل رونالد دورکین به‌عنوان یکی از فیلسوفان برجسته روزگار ما با عنوان نظریه «قانون به مثابه یک کل منسجم» یا نظریه «یکپارچگی قانون»[1] یاد می‌شود. بحث اصلی دورکین با این پرسش اساسی آغاز می‌شود که در چارچوب نظریه هارت، وقتی قاضی با یک مورد دشوار حقوقی مواجه می‌شود، چه باید کرد؟ براساس دیدگاه هارت، قانون یعنی مجموعه قواعد موجود در نظام حقوقی و وظیفه قاضی نیز تطبیق این قواعد بر پرونده‌های قضایی و صدور حکم است؛ اما مشکل اصلی این است که در موارد دشوار، چنین قواعدی یا کلاً وجود ندارد یا قواعد موجود قابلیت تطبیق بر این پرونده حقوقی دشوار را ندارد.

1. Law as integrity

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مخالفت دورکین با هارت به‌طور گسترده در دو کتاب اصلی وی با عنوان «*جدی گرفتن حقوق*»[1] (۱۸) و «*امپراتوری قانون*»[2] (۱۹) مطرح شده است. دورکین در این دو اثر خود تلاش می‌کند توضیح دهد پوزیتیویسم حقوقی هارت و اعتقاد او به اینکه قانون، ترکیبی از قواعد اولیه و ثانویه است، نمی‌تواند پدیده قانون را توضیح دهد.

از نظر دورکین قانون نه فقط قواعد، بلکه دربردارنده اصول است. دورکین بیان می‌کند که آنچه را نظام حقوقی می‌نامیم درواقع از دو سطح اصلی تشکیل شده است. یک سطح را «قواعد قانونی» می‌خواند؛ یعنی همان قوانین مدونی که در نهادهای ذی‌صلاح، مثلاً پارلمان تصویب می‌شود و به‌عنوان مجموعه قوانین هر کشور در دسترس عموم است. اما سطح و ساحت دوم نظام حقوقی که به‌مثابه زیربنا است، عبارت است از اصولی که به اعتقاد او مبنا و پیش‌فرض‌های نظام حقوقی هستند، چیزی که دورکین آن را «اصول قانونی» می‌نامد.(۱۸)

بر این اساس، دورکین بین قواعد و اصول تفاوت قائل می‌شود و بیان می‌دارد قانون صرفاً شامل قواعد نیست، بلکه دربردارنده اصول نیز است. آنچه را که ما قانون می‌نامیم در واقع تلفیقی از قواعد و اصول است که در موارد دشوار حقوقی به این تفاوت پی می‌بریم و متوجه می‌شویم اصولاً قانون چگونه کار می‌کند. قاضی درمی‌یابد که دعاوی معمولی و پرونده‌های متعارف را می‌توان با استناد به قواعد، بدون نیاز به تأمل و ژرف‌نگری در اصول، حل و فصل کرد؛ اما در موارد دشوار حقوقی، چون قواعد، کارآمد و راهگشا نیستند باید با استفاده از خلاقیت حقوقی خود و تأمل در ساحت ژرف‌تر نظام حقوقی و توسل به اصول قانونی و ارزش‌های اخلاقی که مبانی نظام حقوقی هستند، آن‌ها را تحلیل و حکم مناسب را استنباط و صادر کند.

از نظر دورکین برخورد با مورد دشوار حقوقی، او را ترغیب می‌کند که از خود بپرسد اصولاً فلسفه این قواعد چیست؟ قانون‌گذار هنگام تدوین و تصویب این قواعد، در اندیشه حفاظت از کدام اصول اخلاقی و صیانت از کدام ارزش‌های اجتماعی بوده است؟ قاضی مشغول بازاندیشی در بنیان‌های نظام حقوقی می‌شود؛ همان بنیان‌هایی که تاکنون نیز بدون آنکه توجه تفصیلی داشته باشد، همه تصمیمات قضایی او، حتی در پرونده‌های ساده و معمولی برای تحکیم و حفاظت از آن‌ها بوده است. اما اینک که در صدد تصمیم‌گیری

1. Taking Rights Seriously
2. Law's empire

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

درباره یک مورد دشوار حقوقی است، قاضی به توجه تفصیلی و آگاهانه به مبانی نظام حقوقی نیاز دارد. دورکین بر آن است که مطالعه روند شکل‌گیری نظام حقوقی نشان می‌دهد که در فرآیند استنباط حقوقی، قاضی همواره خودآگاه یا ناخودآگاه تحت تاثیر آن ارزش‌ها و مبانی بوده است؛ با این تفاوت که در شرایط عادی نیاز به ژرف‌اندیشی و تأمل ندارد و نظام ارزشی، اتوماتیک ذهن و روان قاضی را هدایت می‌کند، ولی در شرایط دشوار که روند متعارف و آرام استنباط حکم حقوقی دچار انسداد یا بحران می‌شود قاضی نیازمند تأمل و ژرف‌نگری می‌شود. باید از خود درباره غایت قواعد قانونی بپرسد و پاسخ این پرسش را از بطن نظام ارزشی جامعه استنباط کند.

از دید دورکین قانونی که صرفاً از قواعد درک می‌شود، اصول را نادیده می‌گیرد، اما برعکس، در موقعیت‌های واقعی، اغلب اصول اعمال می‌شود. به‌عنوان مثال، این اصل که می‌گوید «هیچ‌کس اجازه ندارد از جرم ارتکابی خود مزیتی کسب کند» را در نظر بگیریم. دورکین مثالی با استفاده از این اصل در قتل پدر بزرگ توسط نوه‌اش ارائه داد که در آن زمان توجه عمومی را به خود جلب کرد (پرونده ریگز علیه پالمر) در این پرونده نوه‌ای که تنها وارث پدر بزرگ خود بود، اقدام به قتل پدر بزرگ خود کرده بود. از سوی دیگر، پدر بزرگ نیز وصیت کرده بود اموالی وی به نوه‌اش برسد. دادگاه طبق قانون پذیرفته بود که نوه‌ای که نامش در وصیت‌نامه آمده تنها وارث است و او حق ارث بر اموال پدربزرگش دارد؛ اما وقتی پرونده به مراحل پیشرفته رسید، دادگاه باید تصمیم می‌گرفت که هیچ قانون یا قراردادی فراتر از اصول کلی و اساسی کامن‌لا نیست، که براساس آن هیچ‌کس اجازه ندارد از جرم ارتکابی خود منفعتی کسب کند و نوه براساس حکم دادگاه حق هیچ ارثی بر اموال پدربزرگش ندارد.(۱۸) از نظر دورکین در این مورد قضات خارج از قانون عمل نکردند؛ زیرا قضات به اصول مقید هستند. دورکین استدلال می‌کند که اگر هیچ اصلی قاضی را مقید نکند، هیچ قاعده‌ای آن‌ها را مقید نخواهد بود. اصول مربوط به عدالت و وحدت‌رویه در اعمال قانون، نمونه‌ای از اصول الزام‌آور است. بنابراین، طبق نظر دورکین، بدون اصول الزام‌آور، قواعد برای قاضی الزام‌آور نخواهد بود.(۱۸)

بر این اساس، دورکین از قانون به مثابه یک کل منسجم و جامع سخن می‌گوید و منظورش این است که قاضی در مقام صدور حکم حقوقی باید تمامیت قانون را به مثابه یک کل منسجم در نظر گیرد؛ یعنی نباید روح قانون، اصول و ارزش‌های مبنایی نظام

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

حقوقی را فراموش کند. بنابراین، هنگام صدور حکم، قاضی باید همزمان مراقب هر دو ساحت نظام حقوقی باشد، یعنی هم به قواعدی که در قالب قانون مقرر شده‌اند، توجه داشته باشد و هم به اصول و ارزش‌هایی که مبنای آن قواعد و قوانین هستند. حکم قاضی باید با ایجاد تعادل میان قواعد و اصول، و توازن میان قوانین و مبانی، بهترین تفسیر از قانون را به دست دهد. حکم قاضی باید انسجام دو ساحت، یعنی رو بنا و زیر بنای نظام حقوقی را به بهترین شکل حفظ کند. نمی‌توان حکمی داد که با قواعد قانونی سازگار، اما با اصول قانونی ناسازگار باشد، کما اینکه حکمی سازگار با اصول اما ناقض قوانین نیز مقبول نیست. بهترین حکم قضایی آن است که هر دو را در یک کل منسجم هماهنگ و سازگار کند. از نظر دورکین، در موارد دشوار حقوقی نقش قاضی تطبیق قوانین نیست، بلکه وظیفه او تفسیر قوانین است. یعنی قاضی باید تلاش کند اصول و ارزش‌ها را به گونه‌ای فهم و ادراک کند که انسجام و تمامیت نظام حقوقی، یعنی هماهنگی دو ساحت آنکه عبارت بودند از قواعد و قوانین به عنوان رو بنا، و اصول و ارزش‌ها به عنوان زیربنا، همچنین رویه‌های قضایی پیشین رعایت شده باشد. به تعبیر دورکین، ما به تفسیر خلاق نیاز داریم، گویی بر آنیم با این تفسیر چیزی را بسازیم.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه گفته آمد می‌توان گفت مکاتب مختلف با توجه به مبانی فکری خود درخصوص ماهیت قانون دیدگاه‌های مختلفی دارند. حتی پوزیتیویست‌های حقوقی، خود نیز که اغلب در نقد مکتب حقوق طبیعی پدید آمده‌اند، درخصوص ماهیت قانون اتفاق نظر ندارند. آستین به عنوان یکی از نخستین و تأثیرگذارترین اندیشمندانی بود که به بررسی قانون پرداخت. او بر اندیشمندان پیرو مکتب حقوق طبیعی ایراد می‌گیرد که در تحلیل قانون باید روش تحقیق تغییر کند. به این صورت که تحلیل قانون نه در کتابخانه و بلکه از آنچه در جامعه به عنوان قانون تحقق دارد، شروع شود. از دید آستین چون گوهر قانون عبارت است از تلاشی برای کنترل و سامان بخشیدن به امور جامعه، لذا کار قانون، اساساً منع کردن است. بر این اساس، از نظر او قانون عبارت است از حکم یا فرمان کسی که صاحب این مسند حاکمیت است و مفهوم حکم با مفهوم مجازات تلازم دارد. هارت نیز به عنوان یکی از فیلسوفان حقوق از منظر پوزیتیویستی قانون را تحلیل می‌کند با این حال

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

پوزیتیویسم حقوقی هارت دو تفاوت اساسی با نظریه آستین دارد. یکی اینکه در نظریه هارت، مفهوم «قاعده» محوریت دارد، نه مفهوم «حکم» و «فرمان». به همین دلیل است که نظریه هارت غالباً تحلیل قانون به مثابه قاعده تلقی می‌شود و ماهیت قانون نهایتاً نوعی قاعده محسوب می‌شود نه حکم و فرمان. دیگر اینکه برخلاف آستین که قوانین جزایی را مدل عالی و آرمانی قانون تلقی می‌کرد و به همین دلیل مفهوم «مجازات» در تحلیل مفهومی او از قانون نقش مهمی داشت، هارت قوانین مدنی را مبنای نظریه پردازی قرار داده است. در نظر آستین ماهیت قانون از جنس «منع» بود؛ قانون از نظر او نیرویی بود که ما را از انجام کارهایی که مایل به انجام آنها هستیم، باز می‌دارد. این مهم‌ترین نقش قانون از نظر آستین بود. اما هارت نقش اصلی قانون را نه منع و بازدارندگی، بلکه «تسهیل امور» می‌داند. او معتقد است که مهم‌ترین نقش نظام‌های قانونی تسهیل داد و ستدها، کنش و هم‌کنشی‌های اجتماعی است و این سامان دادن به امور و مناسبات اجتماعی مهم‌ترین نقش و کارکرد قانون است. ایفای این نقش اساسی قانون، عمدتاً از قوانین مدنی ساخته است، نه از قوانین جزایی. غرض اصلی قانون، بازداشتن ما از انجام کارهایی نیست، بلکه منظور اساسی از تدوین قانون، تسهیل و نظام دادن به رفتارهای افراد و نهادهای جامعه است. به هر حال از نظر هارت قانون عبارتست از مجموعه هماهنگ از قواعد رتبه اول و رتبه دوم.

از نظر واقع‌گرایان اولاً، قواعد حقوقی به تنهایی، نتایج پرونده ها را تعیین نمی‌کنند. بلکه عوامل دیگر نقش بسیار مهم‌تری دارند و قاضی متاثر از قواعد دیگر و عوامل دیگر، قبل از مراجعه به کتب حقوقی تصمیم می‌گیرد. در اصل، قضات مانند وکلایی عمل می‌کنند که ابتدا موقعیت موکل خود را تعیین می‌کنند و سپس به دنبال مواد قانونی برای حمایت از آن موقعیت می‌گردند. ثانیاً، قضات پس از تصمیم‌گیری براساس دلایلی غیر از قوانین، می‌توانند تصمیم خود را به صورت رسمی توجیه کنند. هدف نهایی واقع‌گرایان عبارت بود از افزایش اطمینان و ثبات حاکمیت قانون با کشف نیروهای محرک واقعی در پشت تصمیم‌های قضایی که در این مسیر شم و تشخیص عاملان یا کارگزاران مقامات رسمی نظام حقوقی نقش بسیار مهمی دارد. از دید واقع‌گرایان اگر قرار است قواعد حقوقی مؤثر واقع شوند، باید معضلات اجتماعی را در نظر بگیرند. ماهیت کار قاضی توانایی هماهنگ کردن متغیرهای بیرون از قانون در هر مورد خاص است. رئالیسم حقوقی آمریکایی، به عنوان یک جنبش، چند دهه پس از ظهور ناپدید شد، اما تأثیر آن پایدار ماند

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

و حوزه نوظهور جدید مطالعات حقوقی انتقادی بر پایه‌های رئالیسم حقوقی بنا شد. همچنین، واقع‌گرایی حقوقی، شالوده‌ای را برای تحلیل اقتصادی حقوق فراهم ساخت. با این حال مهم‌ترین ایرادی که بر واقع‌گرایان حقوقی می‌توان داشت این است که تصمیم‌گیری قضایی به‌عنوان قانون را به نحوی تعمیم دادند که در بتن خود مغالطه تعمیم ناروا دارد.

در نهایت دورکین با نگاهی به تاریخ اندیشه تحلیل فلسفی قانون، تلاش می‌کند اندیشه پوزیتیوستی و حقوق طبیعی را در قالب نظریه قانون به مثابه یک کل منسجم آشتی دهد. اندیشه دورکین بیشتر به صورت مناظراتی است که با هارت داشته است. گویی دورکین در تحلیل خود از ماهیت قانون، مکتب تحققی حقوق و مکتب حقوق طبیعی را با هم سازش داده و از یک کل منسجم سخن می‌گوید. موضع او نمونه‌ای از مواضع پیچیده و آمیخته است. او سعی کرده مزایای نظریات مختلف را حفظ کند. متوجه شد که نظریه‌پردازان مکتب حقوق طبیعی به درستی می‌گویند ارزش‌ها نقش مهمی در قانون دارند؛ همچنین مکتب تحققی هم که بر اهمیت نقش قواعد تاکید می‌کند، سخن درستی دارند. دورکین می‌گوید باید کل نظام حقوقی را به منزله یک مجموعه منسجم ملاحظه کرد و به همین دلیل است که ادعا می‌کند آنچه را که ما قانون می‌نامیم درواقع تلفیقی است از قواعد و اصول. و لذاست که می‌توان گفت وقتی دورکین از قانون به مثابه یک کل منسجم و جامع سخن می‌گوید منظورش این است که قاضی در مقام صدور حکم حقوقی باید تمامیت قانون را به مثابه یک کل منسجم در نظر گیرد؛ یعنی نباید روح قانون، اصول و ارزش‌های مبنایی نظام حقوقی را فراموش کند.

Reference

- Austin, J. (1995). *Austin: The province of jurisprudence determined*. Cambridge University Press.

- Bentham, J., & Hart, H. L. A. (1970). *Of laws in general* (Vol. 177). Athlone Press London.

- Biddle, F. (1961). *Justice Holmes: Natural law and the Supreme Court*. Macmillan.

- Bix, B. H. (2018). John Austin. In *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*.

- Capurso, T. J. (1999). How judges judge: Theories on judicial decision making. *U. Balt. LF*, 29, 5.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

- Dworkin, R. (1977). Taking Rights Seriously. Cambridge (Mass :(.Harvard Univ.

- Dworkin, R. (1986). *Law's empire*. Harvard University Press.

- Green, M. S. (2005). William and Mary Law Review.

- Hart, H. (1997). The Concept of Law /H. Hart. In: Oxford: Clarendon Press.

- Holmes, O. W. (1991). *The common law*. Courier Corporation.

- Holmes, W. (1897). Oliver. The Path of the Law. *Harvard Law Review*, *10*, 457-478.

- Kelsen, H. (1941). Pure Theory of Law and Analytical Jurisprudence, The. *Harv. L. Rev.*, 55, 44.

- Leiter, B., & Sevel, M. (2015). Philosophy of law. *Encyclopædia Britannica.*

- Llewellyn, K. N. (1930). Some realism about realism--responding to Dean Pound. *Harv. L. Rev.*, *44*, 1222.

- Mittal, M. (2022). John Austin’s Theory of Command Law: Its Practicality in Today’s World. *Available at SSRN 4157659.*

- Mohammad Nasl, G & ,.Noorian, A. (2021). Realism in Criminal Decision Making. *Journal of Criminal Law and Criminology*, *8*(16), 113-134.

- Patterson, D. M., & Patterson, D. (2010). *A companion to philosophy of law and legal theory*. Wiley Online Library.

- Reidy, D. A. (2007). *On the philosophy of law*. Thomson Wadsworth.

- Starr, W. C. (1983). Law and morality in HLA Hart's legal philosophy. *Marq. L. Rev.*, 67, 673.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]